

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا

سال بیستم، دوره جدید، شماره ۶، پیاپی ۸۶، پاییز و زمستان ۱۳۸۹

تاریخ‌نگاری ایران عصر سلجوقی و مسئله‌ی دگرگونی‌های سیاسی

ناصر صدقی^۱

تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۱۸

تاریخ تصویب: ۹۲/۱/۲۴

چکیده

بخش مهم جریان تاریخ‌نگاری سلجوقی در ایران متعلق به دوره‌ی تغییرات و دگرگونی‌های قهقرایی حیات سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی ایرانی سده‌های پنجم و ششم هجری است؛ به طوری که بخشی از تاریخ‌نگاری اوایل عصر سلجوقی در مناطقی چون سیستان و فارس، در ارتباط با مسئله‌ی زوال جایگاه و مرکزیت سیاسی این ایالات شکل گرفت و بخش مهم و گسترده‌ی آن در مناطقی چون عراق عجم و کرمان تحت تأثیر مسئله‌ی زوال و فروپاشی نظام سیاسی سلجوقی پدید آمد که موجب انحطاط جایگاه سیاسی این ایالات و تغییرات پراضطراب در حیات اجتماعی مردم این مناطق شده بود. بر همین اساس در پژوهش حاضر، آن بخشی از تاریخ‌نگاری سلجوقی مورد بررسی قرار گرفته است که با

۱. استادیار دانشگاه تبریز. n_sedghi@tabrizu.ac.ir

مسئله‌ی تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی ایرانی در ارتباط بوده است که مصادف با ظهور و زوال نظام سیاسی سلجوقی بوده و مورخان این مقاطع آن را در شکل دگرگونی‌های اجتماعی، قهقرایی و انحطاطی می‌دیدند.

واژگان کلیدی: تاریخ‌نگاری سلجوقی، سلجوقیان، دگرگونی‌های اجتماعی، زوال و انحطاط سیاسی.

مقدمه و بیان مسئله

زمانی که کلود کاهن اولین پژوهش مربوط به تاریخ‌نگاری سلجوقی را در بیش از نیم قرن پیش انجام داد، امیدوار بود تحقیق جامعی درباره‌ی سلجوقیان و شناخت متون تاریخ‌نگاری این دوره انجام شود (کاهن، ۱۳۵۲)، اما این آرزو پس از گذشت چندین دهه تحقق نیافت و دوباره در سال ۲۰۰۶ م توسط امید صفی، از محققان ایرانی خارج از کشور - که یکی از فصول نخستین کتابش را به نقد بخشی از سنت تاریخ‌نگاری مربوط به سلجوقیان اختصاص داد - تکرار شد (صفی، ۱۳۸۹: ۱۲۹).

در موضوع تاریخ‌نگاری سلجوقی هنوز پژوهش مستقل و فراگیری صورت نگرفته، اما درباره‌ی برخی ویژگی‌های تاریخ‌نگاری سلجوقی و متون تاریخ‌نگاری این دوره پژوهش‌هایی انجام شده که آن را در دو بخش کلی می‌توان طبقه‌بندی کرد: در بخشی از تحقیقات، جریان و وضعیت کلی تاریخ‌نگاری سلجوقی در ایران در زمینه‌هایی چون شناسایی متون تاریخ‌نگاری، مستندات و منابع آن‌ها (کاهن، ۱۳۵۲)؛ جریان تاریخ‌نگاری فارسی و ایرانی (میثمی، ۱۳۹۱)؛ نسبت تاریخ‌نگاری سلجوقی با قدرت و مسئله‌ی مشروعیت‌بخشی (صفی، ۱۳۸۹) و کاستی‌ها و محدودیت داده‌های

تاریخی در تاریخ‌نگاری سلجوقی (صدقی، ۱۳۸۸) بررسی شده است و در مجموعه‌ی دیگری از تحقیقات که براساس رویکرد تحلیلی جزئی‌نگر و منفرد انجام شده، شیوه‌ی تاریخ‌نویسی یکی از مورخان ایران عصر سلجوقی و یا یکی از متون تاریخ‌نگاری بررسی شده است. (نک. حسن‌زاده، ۱۳۸۶؛ ترکمنی‌آذر، ۱۳۸۸؛ جعفریان، ۱۳۸۴؛ رحمتی، ۱۳۸۵؛ حضرتی، ۱۳۹۰).

با توجه به موضوعات مطرح شده در پژوهش‌های تاریخ‌نگاری سلجوقی و طبقه‌بندی آن‌ها، هدف پژوهش حاضر، نه بررسی تفصیلی متون تاریخ‌نگاری این دوره براساس رویکرد تحلیلی منفرد و جزئی‌نگر است و نه قصد پرداختن به کلیت جریان تاریخ‌نگاری این دوره را دارد، بلکه در اینجا تنها آن بخشی از جریان تاریخ‌نگاری سلجوقی و آن دسته از متون این دوره از تاریخ‌نگاری مورد نظر است که با پدیده‌ی تاریخی تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی مرتبط با ظهور و افول نظام سیاسی سلجوقی در ایران، ارتباط معنایی و علی داشته است.

براین مبنا در اینجا آثار و افکار تاریخ‌نگاری آن دسته از مورخان مورد نظر است که در دو مقطع تاریخی مربوط به تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی مصادف با ظهور و زوال نظام سیاسی سلجوقی زندگی می‌کردند و در چنین شرایطی به طرح افکار و اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه‌ی رویدادهای زمانه‌ی خود اقدام کرده‌اند.

در نتیجه بخش‌های دیگری از تاریخ‌نگاری سلجوقی که لزوماً مربوط به شرایط تاریخی مذکور نبوده و مؤلفان آن، مقاطع تاریخی مربوط به ظهور و فروپاشی نظام سیاسی سلجوقی در ایران و آثار و پیامدهای آن را درک و تجربه نکرده یا دغدغه‌ی تاریخ‌نگاری آن‌ها را نداشته‌اند، در حیطه‌ی موضوع این پژوهش قرار نمی‌گیرد. همچنین گفتمانی است هر زمان موضوعی با عنوان تاریخ‌نگاری سلجوقی مطرح می‌شود، این امر بدین معنی نیست که قصد بحث درباره‌ی مسئله‌ای را داریم که به دستور و سفارش سلجوقیان شکل گرفته یا لزوماً درباره‌ی سلجوقیان و مختص به آن‌ها بوده یا متعلق به کل این دوره‌ی تاریخی است.

سلجوقیان به‌طور رسمی از تاریخ‌نگاری حمایت نکردند، اما تاریخ‌نگاری سلجوقی سنت فکری گسترده‌ای است که بخش مهمی از آن طی سده‌های پنجم و ششم هجری در جامعه‌ی ایرانی شکل گرفت. بنابراین در اینجا اطلاق عنوان سلجوقی به سنت تاریخ‌نگاری شکل گرفته در ایران سده‌های پنجم و ششم، ناشی از تعلق این عصر به سلجوقیان و نقش‌آفرینی تاریخی آن‌ها در این مقطع تاریخی است.

در نتیجه تاریخ‌نگاری متعلق به سده‌های پنجم و ششم هجری را صرف‌نظر از گونه‌های مختلف آن و اینکه می‌تواند درباره‌ی سلجوقیان باشد یا نه، می‌توان «تاریخ‌نگاری سلجوقی» نام‌گذاری کرد. اما با توجه به گسترده بودن سنت فکری موسوم به تاریخ‌نگاری سلجوقی در ایران، در این مقاله تنها آن بخش از تاریخ‌نگاری سلجوقی مورد توجه است که با مسئله‌ی این پژوهش، یعنی نسبت و رابطه‌ی بین تاریخ‌نگاری و دگرگونی‌های سیاسی جامعه‌ی ایران در دو مقطع ظهور و زوال نظام سیاسی سلجوقی مرتبط باشد.

تاریخ‌نگاری محلی سیستان و فارس و مسئله‌ی زوال موقعیت این ایالات

درباره‌ی اینکه تاریخ‌نگاری محصول چه شرایط اجتماعی است، در بین محققان اختلاف نظر وجود دارد. برخی تاریخ‌نگاری را محصول عصر تغییرات اجتماعی در شکل اضطرابات و آشفتگی‌های گسترده در حیات سیاسی و اجتماعی یک دوره یا جامعه دانسته‌اند؛ در حالی که عده‌ای دیگر معتقدند تاریخ‌نگاری محصول عصر ثبات و نظم اجتماعی، سیاسی و رونق اقتصادی است (میثمی، ۱۳۹۱: ۱۵ و ۱۸۵). با عنایت به دو دیدگاه متفاوت مذکور و با نگاهی به شرایط شکل‌گیری سنت تاریخ‌نگاری سلجوقی در ایران، می‌بینیم که تاریخ‌نگاری سلجوقی به‌صورت معناداری در مقاطع تاریخی آمیخته با تغییرات و دگرگونی‌های اجتماعی‌ای شکل گرفته که مبتنی

بر انقلابات سیاسی مصادف با حضور سیاسی سلجوقیان و به‌ویژه ناشی از فروپاشی نظام سیاسی سلجوقی است.

همچنان‌که به‌علت عدم حمایت سلجوقیان از تاریخ‌نگاری، در ایام ثبات سیاسی و اجتماعی حاصل از قدرت و استقرار نظام سیاسی سلجوقی در ایران (نیمه‌ی دوم قرن پنجم و نیمه‌ی اول قرن ششم هجری) اثر تاریخ‌نگاری شاخصی درباره‌ی سلجوقیان پدید نیامد و تحولات چنین مقطع تاریخی‌ای، موضوع تاریخ‌نگاری مورخ هم‌زمانی قرار نگرفت (صدقی، ۱۳۸۸: ۸۹-۹۴)، تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی- اجتماعی مصادف با حضور سلجوقیان در مناطقی چون سیستان و فارس که با زوال مرکزیت و استقلال سیاسی و موقعیت تاریخی این مناطق همراه بود، نقش اساسی در پیدایش سنت تاریخ‌نگاری محلی در این نواحی داشت؛ به‌طوری‌که زوال جایگاه سیاسی و تاریخی سیستان و فارس و تقارن آن با حضور سیاسی سلجوقیان، چنان ذهن و اندیشه‌ی مورخانی چون مؤلف ناشناس *تاریخ سیستان* و ابن‌بلخی را تحت‌تأثیر قرار داده بود که آن‌ها روزگار خود را قرین با زوال و انحطاط موقعیت تاریخی و مرکزیت سیاسی و در نتیجه، فترت اجتماعی و اقتصادی سیستان و فارس تلقی کرده و در چنین شرایطی اقدام به تاریخ‌نگاری و طرح نگاه خود نسبت به رویدادها و تغییرات زمانه‌شان کردند و بدین‌گونه نخستین نمونه‌های تاریخ‌نگاری عصر سلجوقی را در این مناطق شکل دادند.

هرچند بخش اصلی تاریخ سیستان در اوایل حضور سیاسی سلجوقیان در سیستان و در دهه‌ی ۴۴۰ هجری نوشته شده^۱ (*تاریخ سیستان*، ۱۳۸۱: ۳۳۲ و ۳۴۷) و *فارس‌نامه* در اواسط دوره‌ی سلجوقی،

۱. هرچند مؤلف تاریخ سیستان ناشناخته بوده و درباره‌ی مراحل تألیف و مقاطع تاریخی نوشته شدن بخش‌های مختلف تاریخ سیستان در بین محققان تردید و اختلاف نظر وجود دارد (*تاریخ سیستان*، ۱۳۸۱ مقدمه‌ی بهار: ۲۴ و میثمی، ۱۳۹۱: ۱۷۶-۱۷۷)، اما شواهد مسلمی وجود دارد که نویسنده‌ی بخش اصلی این اثر در حد فاصل زمانی سلطه‌ی غزنویان و حضور سلجوقیان در سیستان (۳۹۳-۴۴۸ هجری) زندگی می‌کرده است (*تاریخ سیستان*، ۱۳۸۱: ۳۳۲ و ۳۴۷).

اما بین نوع نگاه مؤلفان و شرایط و زمینه‌های تألیف هر دو اثر شباهت‌های خاصی وجود دارد؛ چنان‌که هر دو اثر با گرایش‌های فکری مبتنی بر آگاهی از موقعیت و جایگاه تاریخی سیستان و فارس نوشته شده و هر دو مؤلف دارای علقه‌های قدرتمند محلی و فرهنگی نسبت به حوزه‌ی فرهنگی - جغرافیایی محل زندگی‌شان بوده‌اند. به‌طوری‌که هر دو، زمانه‌ی خود را مصادف با زوال جایگاه تاریخی جامعه‌ی خود می‌دانستند و مهم‌ترین دغدغه‌شان تجدید شکوه تاریخی از دست‌رفته‌ی موطنشان بود.

مؤلف تاریخ سیستان به پشتوانه‌ی آگاهی تاریخی و به‌واسطه‌ی نوشتن تاریخی درباره‌ی گذشته‌ی سیستان که آن را باشکوه می‌دانست، در رویای تحقق موقعیت از دست‌رفته‌ی سیستانی بوده که حدود و ثغور آن از «نواحی خراسان تا حد سند» و عرض آن از «کرمان تا حد هند» می‌رسید، با کُور و شهرها و رساتیق متعدد و برخوردار از نظام سیاسی مستقل و قدرتمند و متکی بر خاندان‌های محلی (همان: ۶۹).

براساس چنین انتظارات و اهدافی، وی ستایش‌کننده‌ی تاریخ و اسطوره‌های پهلوانان نامی سیستان در تاریخ قبل از اسلام (همان: ۵۰ - ۵۵) و تمجیدکننده‌ی صفاریان و خاندان‌های محلی صاحب قدرت سیستان در دوره‌ی اسلامی بود (همان: ۲۰۷ - ۲۰۸ و ۳۲۳)؛ زیرا تحقق استقلال سیاسی سیستان و ایجاد عمارات، آبادانی و گسترش حدود و ثغور و تجدید شکوه از دست‌رفته‌ی آن را ناشی از حضور فعال و نقش‌آفرینی شخصیت‌ها و خاندان‌های محلی می‌دانست، نه حکام و خاندان‌های صاحب قدرت بیگانه.

درواقع مؤلف تاریخ سیستان به پشتوانه‌ی آگاهی از موقعیت و جایگاه تاریخی سیستان، در رویای آن سیستانی تاریخ می‌نوشت که به‌لحاظ تاریخی دارای قلمرو و گستردگی وسیعی بوده و در تاریخ باستانی ایران خاستگاه خاندان‌های پهلوانی و پهلوانان بنام ایرانی به‌شمار می‌آمده است و در دوره‌ی پیش از اسلام و مقاطعی از تاریخ اسلام نیز مانند عصر صفاریان دارای استقلال سیاسی بوده

و توسط خاندان‌های محلی به‌عنوان حافظان فرهنگ و سنت‌های محلی سیستان اداره می‌شده است (همان: ۵۰، ۶۹ و ۳۳۲)؛ آن هم در شرایط و زمانه‌ای که گونه‌ای از تغییر و دگرگونی‌های دو وجهی را در شکل یک بحران سیاسی فراگیر و دارای تأثیرات وسیع در موقعیت سیاسی و جایگاه تاریخی و فرهنگی جامعه‌ی سیستان مشاهده می‌کرد؛ به‌طوری‌که از یک‌سو شاهد هجوم و سلطه‌ی حکومت‌های متعلق به اقوام بیگانه در سیستان مانند «ترکان»^۱ غزنوی و «ترکمانان» سلجوقی بود (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۳۳۲، ۳۴۲ و ۳۴۳) و «ابتدای محنت سیستان» و از دست رفتن آبادانی «نیمروز» را ناشی از دگرگونی‌های مذکور می‌دید و از سوی دیگر در نتیجه‌ی چنین دگرگونی‌هایی در حیات سیاسی سیستان، شاهد زوال جایگاه خاندان‌های محلی به‌عنوان حافظان سنت‌های سیاسی و محلی سیستان بود. در نتیجه مهم‌ترین آرزوی وی از خلال تاریخ‌نگاری‌اش آن بود که به‌زودی اداره و حکومت سیستان دوباره در اختیار خاندان‌های صاحب نفوذ محلی قرار گیرد و با خروج حکام بیگانه، موقعیت تاریخی و فرهنگی رو به زوال این منطقه احیا شود.

فارس‌نامه از دیگر تاریخ‌های محلی عصر سلجوقی است که در حدود سال ۵۱۰ هجری و در زمان حکمرانی سلطان محمد سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱ ه.ق)، آن هم در روزگار زوال و انحطاط موقعیت تاریخی، سیاسی و اقتصادی ایالت فارس، در پی فروپاشی نظام سیاسی آل بویه و حضور ترکمانان و ظهور سلجوقیان در حیات سیاسی فارس، تألیف شده است. هرچند ابن بلخی متعلق به خاندانی مهاجر از بلخ خراسان به فارس بوده (همو، ۱۳۴۳: ۴ و ۱۳۹)، اما به‌علت حضورش در فارس، به‌عنوان سرزمین تاریخ و اسطوره‌های ایرانی و تختگاه ساسانیان و برخوردار از خودآگاهی تاریخی درباره‌ی گذشته‌ی باشکوه این سرزمین و مشاهده و فهم شرایط تاریخی

۱. مؤلف تاریخ سیستان بین ترکان و ترکمانان تفاوت قائل شده است. وی از غزنویان و حکام و نیروهای نظامی آن‌ها در سیستان با عنوان ترکان و سلجوقیان و از قبایل تابعه‌ی آن‌ها با عنوان ترکمان یاد کرده است (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۳۴۱).

متفاوتی که شاهد زوال موقعیت تاریخی آن در زمان خود بوده، تاریخ ایالت فارس را خطاب به سلطان سلجوقی، با این امید و هدف نوشته است که فارس دوباره بتواند در سایه‌ی پادشاهی مقتدر سلجوقی شکوه و عظمت تاریخی خود را که روزگاری مرکز سیاسی و خاستگاه خاندان‌های پادشاهی و پادشاهان حکومت‌گرای ایرانی در دوره‌ی باستان و عصر آل بویه بوده، به‌دست آورد (همان: ۱۴۱).

ابن بلخی به‌عنوان مورخ و نویسنده‌ی عصر تغییرات و دگرگونی‌های قهقرایی گسترده‌ی سیاسی و اجتماعی در موقعیت ایالت فارس، در مرحله‌ی تاریخی زوال آل بویه و طغیان قبایل شبانکاره و حضور ترکمانان، شاهد انحطاط گسترده‌ی ایالت فارس در ابعادی مانند رکود اقتصادی، زوال موقعیت سیاسی و پریشانی اوضاع اجتماعی این منطقه بود که در نتیجه‌ی آن، ایالت فارس دیگر آن شکوه و مرکزیت خود را به‌عنوان تختگاه و مرکز پادشاهی ایرانیان عصر ساسانی و آل بویه از دست داده و به منطقه‌ای مهجور در جغرافیای سیاسی عصر سلجوقی مبدل شده بود؛ به‌طوری‌که وی همواره با رجوع به عظمت پیشین فارس و یادآوری رونق و شکوه «استخر» و «شیراز» که به‌ترتیب در روزگار باستان و دوره‌ی دیلمیان تختگاه حکومت بوده‌اند (همان)، از انحطاط و زوال چنین موقعیتی در زمانه‌ی خود اظهار تأسف کرده و به چنان شرایطی در گذشته‌ی تاریخی آن حسرت خورده است (همان: ۱۵۹-۱۶۰، ۱۶۶-۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۲ و ۲۳۹): «استخر در ایام ملوک فرس، دارالملک ایشان بود» با مسافتی «چهار فرسنگ در... ده فرسنگ» و با عمارت‌ها و آبادانی عظیم که هر پادشاهی در دوره‌ی خود چیزی به آن می‌افزود. درحالی‌که اکنون «دیهدکی است کی در آنجا صد مرد باشد.» (همان: ۱۵۹)؛ یا از شهر شیراز یاد کرده که در دوره‌ی عضدالدوله و به عهد دیلم، چنان رونق و وسعت یافته بود «کی ارتفاع آن از طیارات و غیر آن شانزده هزار دینار بود و به دیوان عضدی می‌رسید.»؛ درحالی‌که «اکنون همه ویران است، الا محلتی چند، دیگر نماندست.» (همان: ۱۷۱-۱۷۲).

ابن بلخی موقعیت ایالت فارس و شهر شیراز، مرکز آن را در محدوده‌ی بین زوال حکومت دیلمیان تا حکومت اتابک چاولی در عصر سلجوقی، سخت‌ترین ایام ایالت فارس و مردم آن دانسته و از این مقطع با عنوان «روزگار فتور/ فترت» یاد کرده است. روزگاری که زمان حیات مؤلف یا نزدیک به آن بوده است (همان: ۱۷۳-۱۷۴، ۲۰۲-۲۰۳) و در آن نه از شکوه باستانی فارس و رونق شهر استخر خبری بود و نه از عظمت شیراز عهد عضدالدوله. وی مقطعی محدود در زمان سلجوقیان در فارس را سراغ داشته که پس از مدت‌ها رکود و جنگ‌های داخلی این ایالت، به واسطه‌ی تلاش‌ها و سیاست‌های عمرانی و اقتصادی اتابک جلال‌الدین چاولی، والی قدرتمند سلجوقی در فارس، تاحدودی رونق ازدست‌رفته‌ی خود را بازیافته بود (همان: ۱۳۹ و ۱۷۳). با این وجود اقدامات اتابک چاولی در مقابل وسعت ویرانی‌ها و رکود موقعیت سیاسی، اقتصادی و عمران ایالت فارس، پس از زوال آل بویه و مصادف با عصر سلجوقی به حدی ناچیز بود که شرایط رضایت‌بخش نمی‌دید و آرزومند آن بود که سلطان سلجوقی با نظر عنایت به این ایالت نگریده و مختصری از شکوه گذشته و ازدست‌رفته‌ی آن و به‌ویژه موقعیت شهر شیراز را بازگرداند؛ «تا کی به فر دولت قاهر- ادام‌الله- جبر همه باشد» (همان: ۱۷۴).

تفاوت نگاه ابن بلخی با مؤلف تاریخ سیستان در زمینه‌ی ارائه‌ی راه‌کارهایی برای مسئله‌ی چگونگی خروج از روند زوال و انحطاط جامعه‌ی زمانشان آن بود که ابن بلخی با نگاهی واقع‌گرا، این مهم را در گرو حضور قدرتمند سلجوقیان و توجه ویژه‌ی سلطان سلجوقی به ایالت فارس و بازگرداندن قدرت و نظم سیاسی به این ایالت در سایه‌ی برقراری یک نظام پادشاهی مقتدر می‌دانست، درحالی‌که مؤلف تاریخ سیستان با نگاهی حماسی، تجدید شکوه و موقعیت سیستان را در گرو نقش‌آفرینی مجدد خاندان‌های محلی و پهلوانی در حیات سیاسی سیستان و خروج حکومت‌های بیگانه از این ایالت می‌جست.

مسئله‌ی «فترت»، جایگاه وزرا و دیوانیان و تاریخ‌نگاری وزرات

بخش مهمی از جریان تاریخ‌نگاری عصر سلجوقی مربوط به سنت تاریخ‌نگاری وزرات و احوال صاحب‌منصبان دیوانی است که اغلب در عراق عجم و در دهه‌های پایانی نظام سیاسی سلجوقی پدید آمد و مصادف با زوال موقعیت وزرا در نظام دیوانسالاری بود. نویسندگان چنین سنت تاریخ‌نگاری همه، بدون استثناء، از ادیبان و منشیان دیوانی و یا جویندگان چنین موقعیت و منزلتی در دیوان و سلطنت سلجوقی بودند و به دلیل چنین جایگاه و موقعیت اجتماعی و اهداف معطوف به آن، مهم‌ترین دغدغه‌شان، تجدید شکوه و عظمت ازدست‌رفته‌ی وزرات بود.

درواقع جریان تاریخی زوال جایگاه و موقعیت وزرا و صاحب‌منصبان دیوانی در دیوانسالاری سلجوقی چنان ذهن ادیب-مورخان این دوره را متأثر کرده بود که می‌کوشیدند در قالب تاریخ‌نگاری، مهم‌ترین دغدغه‌ی خود را که ضرورت بازگشت به نظام سلطنت و در نتیجه تشکیل وزارت و دیوانسالاری قدرتمند بود، متذکر شوند. شرایطی که بتواند موقعیت و منزلت رو به افول قشر ادیبان و دبیران را در نظام دیوانسالاری سلجوقی حفظ کرده و شرایط بهتری را برای حضور و فعالیت این قشر در مناصب دیوانی فراهم کند.

در دوره‌ی «فترت» وزرات سلجوقی، بعد از مرگ نظام‌الملک، *نفثة المصدور فی فتور زمان المصدور و صدور زمان الفتور*^۱، نخستین اثری است که توسط انوشیروان خالد کاشانی از وزرای دیوان سلجوقی و خلافت عباسی، درباره‌ی تاریخ رویدادهای وزرات و احوال و خلیقات صاحب‌منصبان دیوانی از دوره‌ی وزرات نظام‌الملک وزیر قدرتمند سلجوقی (۴۸۵ ه.ق) تا وزرات

۱. با اینکه متن اصلی *نفثة المصدور* امروزه موجود نیست، اما ترجمه‌ی عربی آن در کتاب *نصرة الفترة* عمادالدین اصفهانی که با عنوان *زبدة النصرة* توسط محمد بنداری بازنویسی و ساده‌نویسی شده، باقی مانده و اندیشه‌های تاریخ‌نویسی انوشیروان برمبنای ترجمه‌ی عربی اثر وی مورد بررسی قرار گرفته است.

اول ابوالقاسم درگزینی (۵۲۵ ه.ق) نوشته شده است (ابن‌اثیر، ۱۴۱۷: ۹/ ۶، ۴۰، ۵۴ و ۱۰۳؛ ابن‌جوزی، ۱۴۱۵: ۱۰/ ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۵۱، ۲۶۱ و ۳۰۸؛ عمادالدین، ۲۵۳۶: ۲۰۸-۲۰۹).

این اثر بیش از آنکه نوعی وقایع‌نگاری صرف درباره‌ی احوال صاحب‌منصبان دیوانی، وزرا و تاریخ وزرات باشد، گونه‌ای شرح‌حال‌نویسی است که مبتنی بر شرح تألمات و تأملات یک وزیر، درباره‌ی مسئله‌ی «فتور» جایگاه «صدور» در دیوانسالاری سلطنت سلجوقی است. انوشیروان زمانی تاریخ وزرات را می‌نوشت که دیگر وزرات آن شکوه گذشته‌ی متعلق به عصر نظام‌الملک را از دست داده و به جایگاه خرده‌وزرات‌هایی بی‌خاصیت در حد پیشکاری، تنزل یافته بود (عمادالدین، ۲۵۳۶: ۱۲۸-۱۲۹، ۱۳۵ و ۱۳۸).

با وجود چنین شرایط و نوع نگرشی که انوشیروان در زمینه‌ی نوشتن تاریخ وزرات داشته، دو مقطع مهم تاریخی را پیوسته با هم مقایسه کرده است؛ یکی عصر شکوه و رونق مقام وزرات در زمان سلاطین بزرگ سلجوقی با وجود وزرای لایق و کاردانی چون نظام‌الملک و کندری و دیگری عصر فترت و رکود جایگاه وزرات در دوره‌ی دگرگونی سلطنت و دیوانسالاری سلجوقی که در جریان جنگ‌های داخلی میان مدعیان جانشینی و تقسیم سلطنت، قلمرو سیاسی سلجوقی به دو حوزه‌ی خراسان و عراق عجم تقسیم شده بود.

بدین‌گونه انوشیروان تحت‌تأثیر شرایط زمانه و به‌دلیل عدم رضایت از وضعیت موجود که آن را به‌واسطه‌ی انحطاط موقعیت وزرات و صاحب‌منصبان دیوانی می‌دید (همان: ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۵ و ۱۴۲)، در تاریخ‌نویسی خود دارای نگاهی گذشته‌گرا بوده و بهترین حال و آینده را در گرو تحقق الگویی از وزرات باشکوه عصر نظام‌الملک می‌دانست و به‌این دلیل از ایام وزرات وی و درایت‌ها و لیاقت‌های او در اداره‌ی ملک و پادشاهی ملک‌شاه همواره با ستایش و حسرت یاد کرده است (همان: ۶۴-۶۸).

سنت تاریخ‌نویسی وزرات، پس از انوشیروان خالد، توسط دو ادیب- مورخ دیگر که هر دو نیز به واسطه‌ی ذیل‌نویسی برای *نفته‌المصدر* انوشیروان اقدام به تاریخ‌نگاری وزرات کردند، تداوم یافت. عمادالدین اصفهانی ادیب- مورخ ایرانی مهاجر به قلمرو ایوبیان شام (همان: ۳۶۵)، اثر انوشیروان را از طریق ترجمه به زبان عربی، مبنای تاریخ‌نویسی خود درباره‌ی وزرات و دیوانسالاری سلجوقیان عراق قرار داد و به سال ۵۷۹ ه.ق اثری با عنوان *نصرة الفتره و عصره الفتره* در تاریخ وزرات و سلطنت سلجوقی به‌نگارش درآورد (همان: ۱۵۷) و سپس در ادامه، ابوالرجاء قمی چند سال بعد از عمادالدین، آن هم در منطقه‌ی عراق عجم و بی‌آنکه از اقدام وی در نوشتن تاریخ وزرات سلجوقی در شام اطلاعی داشته باشد، (ابوالرجاء، ۱۳۶۳: ۲۵۵) ذیلی را برای تاریخ انوشیروان با عنوان *تاریخ الوزراء* نوشت.

عمادالدین هرچند هنگام نوشتن تاریخ خود در ناحیه‌ی شام مقیم بود، اما تعلق وی به خاندانی که از طرف پدر و مادری در مناصب دیوانی، استیفاء، منشی‌گری و دبیری دیوان سلجوقیان عراق فعالیت داشته‌اند (ابن خلکان، ۱۳۶۷: ۴/۲۳۳) و تربیت و بالندگی‌اش در چنین فضایی و تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های انوشیروان خالد، به‌عنوان مورخ تاریخ وزرات و دیوانسالاری و نیز شرایط تاریخی زمان عمادالدین که عصر فترت در مبانی نظام پادشاهی و وزرات و دیوانسالاری سلجوقی بود، همگی نقش تعیین‌کننده‌ای در اقدام او برای نوشتن تاریخ وزرات و دیوانسالاری سلجوقی داشت.

عمادالدین نیز مانند انوشیروان، در زمان حیات خود روندی را در تاریخ نظام اداری و سیاسی سلجوقیان عراق مشاهده می‌کرد که برای آینده‌ی سلطنت و وزرات مصیبت‌بار بود؛ چنانکه آن را از نشانه‌ها و عوامل انحطاط وزرات و سلطنت سلجوقی در عراق عجم و خراسان می‌دانست (عمادالدین، ۲۵۳۶: ۳۶۵)؛ روندی که طی آن وزرای دیگر در برابر قشر صاحب قدرت امرای

نظامی، اختیاری نداشتند و امور دیوان کاملاً تحت سلطه‌ی امرا درآمده بود (همان: ۲۲۲-۲۲۴؛ همو، ۱۴۰۰: ۲۵۲، ۳۳۸-۳۴۰).

فارغ از تغییرات و دگرگونی‌های ایجادشده در موقعیت وزرات و دیوانسالاری در سلطنت سلجوقیان و برافتادن اشخاص و خاندان‌های صاحب نفوذ از قدرت که عمادالدین همگی را از نشانه‌های انحطاط دولت و جامعه‌ی عراق عجم می‌دانست (حسن‌زاده، ۱۳۸۶: ۳۵، ۴۴ و ۴۵)، فرجام ناخوشایند و غیرمنتظره‌ی خاندانش در سلطنت سلجوقیان عراق و حبس و کشته شدن عمویش، عزیزالدین (۵۲۵ ه.ق)، درحالی که در مناصب دیوانی و استیفای سلطنت سلطان محمود موقعیت ممتازی داشت (عمادالدین، ۲۵۳۶: ۱۵۰، ۱۷۷ و ۱۸۱)، نقش اساسی در نگاه انحطاطی عمادالدین به موقعیت وزرات و دیوانسالاری سلجوقیان عراق داشت؛ زیرا وی این رویداد متأثرکننده را که سرنوشت و آینده‌ی او را نیز تحت تأثیر قرار داده و موجب سرگشتگی و عزیمتش به بلاد شام شد، ناشی از حضور همان افراد نالایق در وزرات و دیوانسالاری و مداخلات گسترده‌ی امرای نظامی در آن و ضعف موقعیت سلاطین سلجوقی می‌دانست (همان: ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۶۷-۱۷۶).

عمادالدین که در ایام جوانی شاهد زوال موقعیت خاندانش در دیوان سلجوقیان بود و آن را از نشانه‌های فترت جایگاه وزرا و دیوانیان در نظام سیاسی سلجوقی می‌دانست، با حسرت و تعلق خاطر خاصی به ایام اقتدار سلطنت سلجوقی که در آن وزرای لایق و کاردان، مدبر امور بودند، نگریسته و از این منظر اوج قدرت و انسجام نظام سیاسی سلجوقی را مربوط به ایام وزارت کندری و نظام‌الملک دانسته است (همان: ۱۱، ۵۷).

ابوالرجاء قمی نیز از آخرین مورخان وزرات در عصر سلجوقی است که چندین سال پس از عمادالدین و در حدود سال ۵۸۴ کتاب خود، *تاریخ الوزراء* را به مانند وی، به‌عنوان ذیلی بر اثر انوشیروان خالد به‌نگارش درآورد. چنانکه وی نیز با نگاهی گذشته‌گرا و حسرت‌بار، دوره‌ی وزرات کندری و نظام‌الملک را عصر طلایی وزرات در دولت سلجوقی و دوره‌ی بعد از آن‌ها را

ایام فترت وزرات و زوال موقعیت وزرا تلقی کرده که طی آن وزرا و صاحب‌منصبانی بر سر کار آمدند که «از تدبیر بد، خروارها زعفران بر باد» دادند (همو، ۱۳۶۳: ۱۰۰). او زمانه‌ی خود را روزگار انحطاط و آشوب و بر هم خوردن نظم و ثبات در دیوان و وزرات می‌پنداشت (همان: ۳۰) که نتیجه‌ی بی‌تدبیری سلاطین سلجوقی بود و دستیابی جاهلان و فرومایگان به کارهای دیوانی و در عزلت قرار گرفتن اهل هنر و صاحبان علم و فضل از نشانه‌های آن محسوب می‌شد (همان: ۳۱-۳۲، ۳۷ و ۲۵۴).

ابوالرجاء، زوال جایگاه وزرا و درباریان در سلطنت سلجوقی و راه یافتن افراد جاهل و نادان به مناصب دیوانی را چنان سخت و دردناک تلقی کرده و از زمانه‌ی خود دلزده بود که معتقد بود به حال آن «نوحه‌گر لایق‌تر است که سرودگویی» (همان: ۳۷).

نتیجه‌ی چنین نگرشی به شرایط زمانه، اتخاذ نگاهی حسرت‌گرا به گذشته‌ی شکوهمند وزرات سلجوقی بود (همان: ۹۰) و از همین منظر وی وزرا و صاحب‌منصبان دیوانی «ماتقدم» را در هنر چون «طوطی شکرخای» و در ارزش و ماندگاری همچون «استخوان پیل مرده» می‌دانست و صاحب‌منصبان دیوانی زمان خود را چون «کرکس مردارخوار» و «خر زنده» می‌دید که بی‌هنری و بی‌ارزشی، ذاتی وجودشان بود و «میان صغیر ایشان و زئیر آنها که در ماتقدم بودند، فرقی بسیار» بود (همان: ۳۸ - ۳۹).

او از موضع فردی که خود را صاحب علم و فضل، اما برکنارمانده از مناصب دیوانی می‌دید، در زمان خود، بین شرایط مبتنی بر حضور افراد نالایق و جاهل در امر وزرات/ دیوان و انحطاط موقعیت اهل علم و فضل و رونق بازار جاهلان در عرصه‌ی سیاست/ حکومت‌داری و نیز قدرت‌یابی و سلطه‌ی امرا و اهل شمشیر بر مناسبات قدرت و دیوان، رابطه‌ای متقابل می‌دید و بدین‌گونه با نگاهی گذشته‌گرا و آرمانی به پیشینه‌ی تاریخی سلطنت سلجوقیان و عصر وزرات وزرای چون نظام‌الملک و کندری، رواج بازار فاضلان را که منظورش همان حضور و

نقش آفرینی ادیبان، دبیران و اهل قلم بودند، متعلق به زمان حضور وزرای لایق و قدرتمند مذکور در منصب وزرات می‌دانست. بنابراین با درک شرایط زمانه‌ی خود و تذکر ضرورت‌های عبور از آن، براساس الگوی وزرات در سبقه‌ی سلطنت سلجوقی، تاریخ می‌نوشت و مهم‌ترین آرزویش تداوم موجودیت سلطنت سلجوقی و بقا چنین نظامی بود (ابوالرجاء، ۱۳۶۳: ۲۶۸)؛ زیرا به زعم وی، تنها در چنین شرایطی امکان حضور و نقش آفرینی مجدد اهل علم و فضل در مناصب دیوانی و رونق جایگاه وزرات فراهم می‌شد.

مسئله‌ی فروپاشی «دولت آل سلجوق» و تاریخ‌نگاری سلطنت

نسل بعد از مورخان وزرات، مورخان سلطنت یا همان نویسندگان تاریخ‌های سلسله‌ای هستند که در ایام زوال و فروپاشی سلطنت سلجوقیان اقدام به تاریخ‌نگاری کردند. در ارتباط با زوال جایگاه دو نهاد وزرات و سلطنت که ابتدا با فترت وزرات و بعد با انحطاط سلطنت قرین بود، دو گونه سنت تاریخ‌نگاری، یکی بعد از دیگری شکل گرفت. راوندی و جرفادقانی در عراق عجم و افضل‌الدین کرمانی در کرمان از جمله مورخان شاخص در زمینه‌ی تاریخ‌نگاری جریان زوال و فروپاشی سلطنت سلجوقی هستند که روزگار آن‌ها مصادف با واقعه‌ی فروپاشی سلطنت سلجوقیان بوده و دگرگونی‌های حاصل از این رخداد، حیات و موقعیت اجتماعی آن‌ها را دچار اضطراب و تنش‌های غیرمنتظره کرده بود. فارغ از شرایط مشابه بین شکل‌گیری سنت تاریخ‌نگاری وزرات با سلطنت در دوره‌ی سلجوقی، خاستگاه و موقعیت اجتماعی مورخین هر دو سنت تاریخ‌نگاری و حتی اهداف و انگیزه‌های تاریخ‌نویسی آن‌ها نیز، به یکدیگر خیلی نزدیک بود؛ زیرا همگی از قشر اجتماعی ادبا و منشیان دیوانی بودند و به فارسی تاریخ می‌نوشتند و آنچه که آن‌ها را به تاریخ‌نگاری وا داشته و در این راستا به چالش کشانده بود، مجموعه‌ی رویدادهایی بود که جایگاه این قشر و در نتیجه موقعیت فردی آن‌ها را در مناصب دیوانی به مخاطره انداخته بود.

نجم‌الدین ابوبکر محمد الراوندی از جمله ادیب- مورخان جویای نام و در پی دستیابی به موقعیت‌های بهتر در دیوان سلجوقیان عراق بود که *راحة الصدور و آية السرور* را به سال ۵۹۹ ه.ق در روزگار پرآشوب فروپاشی سلطنت سلجوقیان و یک دهه پس از کشته شدن سلطان طغرل و با نگاهی گذشته‌گرا و حسرت‌بار به گذشته‌ی سلطنت ایشان و در روایای ایام طغرل، «سلطان شهید»، نوشت (راوندی، ۱۹۲۱: ۴۲-۴۴)؛ چنانکه شرایط و روزگار مبتنی بر تغییرات ناگهانی و غیرمنتظره‌ی ناشی از فروپاشی سلطنت سلجوقیان عراق و از دست رفتن ایام خوش «دولت طغرلی» آخرین سلطان سلجوقی عراق عجم (همان: ۴۱)، چنان ذهن و اندیشه‌ی راوندی را متأثر کرده بود که در اندیشه‌ی تألیف تاریخی افتاد با عنوان *تاریخ دولت طغرلی*؛ اما پس از مدتی دریافت که پرداختن صرف به تاریخ این دوره، امری ناقص خواهد بود؛ در نتیجه به دلیل حسن نظری که به سلطنت سلجوقیان و روزگار شکوه سلاطین بزرگ سلجوقی داشت، مجموعه‌ای کامل در ذکر تاریخ سلجوقیان و با هدف خلود یاد و نام آن‌ها پدید آورد و آن را *آية السرور و راحة الصدور* نام گذارد (همان: ۴۴).

راوندی به دلیل نگرشی آرمانی به گذشته‌ی سلجوقیان که آن را به صورت شکوه سلطنت، وزرات، ثبات جامعه‌ی عراق و رواج عدالت و دینداری می‌دید، (همو، ۱۹۲۱: ۸۶ و ۱۲۹) زمانه‌ی تاریخ‌نویسی خود را که مقطع پس از فروپاشی سلطنت سلجوقیان بود، دوره‌ی فساد و تباهی دولت و جامعه‌ی عراق و رواج ظلم و بددینی می‌دانست (همان: ۳۰-۳۳، ۳۳۵-۳۳۶، ۳۸۶، ۴۰۲ و ۴۰۳). او با مشاهده‌ی جریان فروپاشی سلطنت سلجوقیان که حیات اجتماعی وی و ساکنان جامعه‌ی عراق عجم را به شدت تحت تأثیر قرار داده بود و به دلیل آگاهی از اندیشه‌ی سیاسی ایران‌شهری که موضوع اساسی آن ضرورت تأسیس نظام پادشاهی عادل و دیندار بود، با درکی عمیق درباره‌ی رویدادهای تاریخی و جریان حوادث زمانه‌ی خود و گذشته‌ی سلجوقیان اندیشیده و همین قضایا مهم‌ترین مسئله‌ی تاریخ‌نگاری وی را شکل داده است.

راوندی با ناامیدی و سرخوردگی از بهبود شرایط موجود، چنان در رویای تجدید سلطنت سلجوقیان به سر می‌برد که مهم‌ترین آرزویش آن بود که «جهانیان... به تضرع و ابتهال از ملک ذوالجلال» بخواهند «تا از آنجا که لطف اوست، احیای دولت آل سلجوق بکند و بیخ ظلم از جهان بر کند.» (همان: ۳۸)؛ مسئله‌ای که بعد از مدت‌ها انتظار هیچ‌گاه در عراق عجم تحقق نیافت و وی مجبور به ترک موطن و عزیمت به قلمرو سلجوقیان روم شد تا ضرورت‌های حفظ سلطنت و وجود پادشاهی قدرتمند، عادل و شریعت‌گرا را به واسطه‌ی پیش‌کش اثر تاریخ‌نگاری خود به سلطان سلجوقی روم، متذکر شود.

ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعد المنشی الجرفادقانی، از دیگر ادیب-مورخان عصر انحطاط و زوال دولت سلجوقی است که مانند راوندی در ایام شکوه دولت اتابکی و سلطنت طغرل از افراد حاضر و متعمم در «درگاه» سلطان سلجوقی بوده است (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۴۳۱). روزگاری که خیلی زود و به‌شکلی ناگهانی با مرگ اتابک پهلوان و فراگیر شدن نفاق و خلاف بین اهل حکومت و خروج غلامان اتابکی علیه سلطان سلجوقی، از دست رفت و با اضطراب و فترت و تشویش، قرین (همان: ۴) و موجب سرگردانی و عزلت جرفادقانی شد (همان: ۲۱۴؛ ابوالرجاء، ۱۳۶۳: ۶۳-۶۴).

دوره‌ی نسبتاً طولانی بیست ساله‌ی پس از مرگ اتابک پهلوان که از سال ۵۸۲ تا ۶۰۲ ه.ق را شامل می‌شد، بدترین دوره‌ی حیات اجتماعی جرفادقانی و جامعه‌ی عراق عجم و مصادف با ایام طغیان غلامان اتابکی بود (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۴). دوره‌ای مشحون از جنگ و درگیری داخلی در عراق عجم بین مدعیان قدرت که همگی از غلامان امیر و بقایای نظام اتابکی بودند که نتیجه‌ی آن، از هم گسیختن نظم سیاسی و اجتماعی و کشته شدن سلطان طغرل سلجوقی و سلطه‌ی خوارزمشاه و تفرقه و آشوب در تمام شئون جامعه‌ی عراق عجم بود (همان).

جرفادقانی در حالی درصدد ترجمه‌ی تاریخ یمینی و تقدیم کتاب به الغباربک برآمد که مدت‌ها در موطن خود، جرفادقان، برای دور ماندن از حوادث ایام، عزلت اختیار کرده بود و شاهد حوادث ایام بود تا ببیند جریان حوادث به کجا ختم خواهد شد (همان: ۸، ۱۷-۱۸). زمان ترجمه‌ی تاریخ یمینی و تقدیم آن به الغباربک، از غلامان به قدرت رسیده‌ی اتابک پهلوان، مربوط به سال ۶۰۳ ه.ق بوده که با پایان دو دهه «موسم ظلم و جور» برای جرفادقانی مصادف بوده است. ترجمه، با این امید انجام و پیش کش شد که تحت‌سایه‌ی دولت الغباربک و به واسطه‌ی ثبت نام و اقدامات وی در یک کتاب، هم نام او در صفحه‌ی روزگار جاودانه شود و هم به فضلا بهره‌ای رسد (همان: ۹).

اقدام جرفادقانی در برگرداندن اثری تاریخی از زبان عربی به فارسی، با اینکه مربوط به تاریخ غزنویان و پادشاهی سلطان محمود بود، اما در همین اثر ترجمه‌ای، وی در دو بخش کتاب با عناوین «دیاچه» (همان: ۱-۱۹) و «حوادث ایام» (همان: ۴۲۱-۴۴۲)، فراتر از هر گونه اقدام وقایع‌نگارانه، دیدگاه و تحلیل خود را درباره‌ی اوضاع عراق عجم در اواخر سلطنت سلجوقیان و علت و زمینه‌های فروپاشی سلطنت سلجوقیان با نگرشی متفکرانه منعکس کرده است.

جرفادقانی هم مانند راوندی که در فضای خاطرات خوش ایام اتابکی و سلطنت طغرلی به سر می‌برد، سال ۵۸۲ هجری را که مصادف با مرگ اتابک محمد پهلوان و از رونق افتادن سلطنت سلجوقی و جایگاه اتابکی بود، به‌عنوان «ایام فتور» و مقطع پایان «نوبت سلطنت آل سلجوق در عراق» دانسته (همان: ۴) که طی آن عراق را موجی از «انواع فتنه و تشویش... و عجایب و اتفاقات» در نوردید و بر اثر آن «سرهای بزرگان» بر باد فنا رفت و «خرابی، خطه‌ی عراق و جرفادقان»، زادگاه وی را فراگرفت (همان: ۴۱۹ و ۴۳۲).

در چنین شرایطی مهم‌ترین آرزوی جرفادقانی ایجاد ثبات سیاسی و برقراری آرامش در جامعه، تحت‌سایه‌ی فردی قدرتمند و عادل در مقام پادشاهی بود تا شاید بدین‌گونه شرایط مبتنی بر امن و

عدل از دست‌رفته به جامعه‌ی عراق عجم بازگردد. به طوری که بخشی از انگیزه و هدف اجتماعی وی از تاریخ‌نگاری معطوف به یادآوری چنین مهمی خطاب به امیر الغ باربک بود.

در همین راستا نیز وی در مقدمه و مؤخره‌ی ترجمه‌ی تاریخ‌یمینی که قصد پیش‌کش آن را به «ملک الامراء الغ باربک آیه»، از بازماندگان غلامان اتابکی داشت، اقدام به پادشاه‌سازی از وی کرده، تمام امیدهای خود را برای ایجاد پادشاهی مطلوب متوجه او ساخته (همان: ۵، ۴۳۰ و ۴۳۲) و با دادن عناوین و القاب شکوهمند برای این پیروز میدان آشوب و بحران سیاسی بعد از زوال حکومت اتابکان آذربایجان و سلطنت سلجوقی، اظهار امیدواری کرده که پس از یک دوره‌ی طولانی اضطراب و فتنه در عراق عجم، به سیاق ایام ثبات و آرامش سلطنت سلجوقی در گذشته، آرامش و ثبات به این منطقه بازگردد و در نتیجه موقعیت از دست‌رفته‌ی اهل علم و فضل در حکومت تجدید شود (همان: ۴۳۳).

افضل‌الدین کرمانی از دیگر ادیب-مورخان عصر انحطاط و زوال سلطنت سلجوقی است که نه در عراق عجم، بلکه در کرمان معاصر با زوال حکومت سلجوقیان آن دیار، تاریخ‌می‌نوشت. وی از موضع یک تاریخ‌نویس محلی، در عین پرداختن به جغرافیا و احوال رعیت و تاریخ اجتماعی کرمان، در تاریخ‌نویسی خود به سلطنت و وزرات و ضرورت تحقق چنین نهادهایی در حیات سیاسی کرمان تاکید داشته؛ چراکه نجات و فلاح کرمان را در سایه‌ی آن‌ها می‌دید؛ چنانکه تاریخ‌نویسی‌اش در عین داشتن ویژگی‌های تاریخ‌های محلی، بیشتر ویژگی‌های تاریخ‌های سلطنت و وزرات را دارا است و بدین واسطه سبک تاریخ‌نگاری وی را باید از نوع تاریخ‌نویسی محلی-سلسله‌ای دانست.

افضل‌الدین، تحت تأثیر تجربیات زندگی و شرایط سیاسی حاکم بر زیستگاه خود، کرمان، دو تصویر متفاوت را از وضعیت جامعه و نظام سیاسی آن نشان داده است که اولی دوره‌ی حکومت باشکوه و قدرتمند سلجوقیان کرمان یا همان دوره‌ی رفاه و آسایش اهل کرمان در مقطع بیش از

یک سده حضور سلجوقیان بوده و دومی مرحله‌ی فتور و انحطاط نظام سیاسی بعد از مرگ ملک طغرل‌شاه است.

هدف وی از ترسیم این دو صحنه‌ی متفاوت در حیات سیاسی و اجتماعی کرمان، تذکر ضرورت‌های رسیدن به حالت سومی بوده که همان بازگشت به حکومتی مقتدر و با ثبات، مطابق الگوی پادشاهی سلجوقیان کرمان بود. به همین دلیل مانند دیگر مورخان عصر انحطاط، با نگاهی آرمانی به گذشته‌ی سلطنت سلجوقیان، نسبت به از دست رفتن ایام «دولت آل سلجوق» که زمانه‌ی آن‌ها «مواسم عدل و احسان و مواظبت رحمت و انصاف» بود، بسیار حسرت خورده و از «انقراض عهد ایشان» که «سبب نقصان راحت و آسایش و اساس خرابی کرمان شد» اظهار تأسف کرده است (افضل‌الدین، ۱۳۷۳: ۳۲۱-۳۲۲).

به مانند دیگر مورخان عصر زوال پادشاهی سلجوقی، این تاریخ‌نویسی مبتنی بر نگاه حسرت‌بار افضل‌الدین نسبت به گذشته‌ی تاریخ سلجوقیان و تأسف و دلزدگی‌اش از وضعیت موجود دولت و جامعه‌ی کرمان، فارغ از شرایط سیاسی-اجتماعی ناشی از زوال سلطنت سلجوقیان، بیشتر از آنجا ناشی می‌شد که وی ایام رفاه و جوانی و حضورش در مناصب دیوانی و نزد خاندان‌های صاحب قدرت و ثروت در حکومت سلجوقیان را از دست داده و در نتیجه‌ی آغاز زمینه‌های انحطاط نظام سیاسی سلجوقی و جنگ‌های داخلی ناشی از آن، او مجبور به گذران زندگی در عزلت و آوارگی و جلای وطن شده بود (افضل‌الدین، ۱۳۷۳: ۴۰۵؛ همو، ۱۳۸۳: ۵۵، ۶۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵ و ۱۱۹).

تاریخ‌نویسی افضل‌الدین تحت تأثیر بحران‌های سیاسی، اجتماعی‌ای شکل گرفت که زندگی وی را به شدت تحت تأثیر قرار داد و از دهه‌ی ۵۸۰ ه.ق به بعد در سه مرحله صورت گرفت که نتیجه‌ی آن تألیف سه رساله در تاریخ کرمان عصر سلجوقی بود. اقدامی تدریجی و مستمر در تاریخ‌نگاری که با نوشته شدن رساله‌ی *عقد‌العلی للموقف الاعلی* در حدود سال ۵۸۴ هجری مصادف با سال‌های فروپاشی نظام سیاسی سلجوقی و حضور ملک دینار عز در کرمان آغاز شد

افضل‌الدین، ۱۳۸۳: ۱۲۱) و سپس به تألیف اثری جامع در تاریخ کرمان سلجوقی موسوم به *بدايع الازمان في وقایع کرمان* در حدود سال‌های ۶۰۴ و ۶۰۵ ه.ق که مصادف با شدت گرفتن تعدیات غزان و سلطه‌ی قبایل شبانکاره و اتابکان فارس بر کرمان بود، انجامید (همو، ۱۳۷۳: ۴۰۵).

در نهایت وی با نگارش تکمله‌ای مختصر بر *بدايع الی الازمان في وقایع کرمان* به سال ۶۱۳ هجری در حالی که کرمان با از دست دادن نظم سیاسی و اجتماعی عملاً تحت تابعیت سیاسی اتابکان فارس قرار گرفته بود، سنت تاریخ‌نویسی مبتنی بر توصیف جریان زوال و انحطاط نظم سیاسی و اجتماعی کرمان را تا اواخر عمر ادامه داد (همان: ۱۴۰).

افضل‌الدین در این زمان طولانی فترت و هرج و مرج، مانند ناظری فرومانده در تلاطم رخدادها، تنها کاری که می‌توانست انجام دهد، روایت تراژدی گونه‌ی جریان انحطاط و زوال دولت و جامعه‌ی کرمان بود. زوال و فترتی که وی نشانه‌های آغازین آن را با واقعه‌ی «اتفاق کسوفی تمام» در اردیبهشت ۵۵۷ خراجی (برابر با ۵۶۴ هلالی) و مرگ «ملک طغرل‌شاه» در سال بعد از آن دانسته است؛ در حالی که وی در این زمان از اطرافیان شاه بود (همان: ۴۰۴). رویدادهایی «نامیون» که در اثر آن در بخش‌های مختلف کرمان «هواجم فتن و نواجم محن سربرآورده» و اهل علم و «رعیت بیچاره» را «به مهابط فاقه و عنا» انداخته (همان: ۴۴۹) و بدین گونه بیست سال موجب سرگشتگی و آوارگی وی شد (همو، ۱۳۸۳: ۶۶ و ۱۱۲).

با توجه به اینکه افضل‌الدین در حدود سال ۶۱۵ وفات یافته است (همو، ۱۳۷۳: ۱۴۰)، بنابراین مدت نیم قرن از عمر خود را در یکی از آشفته‌ترین مقاطع تاریخ کرمان که مقارن با زوال و فروپاشی نظام سیاسی سلجوقی و ظهور غزان در جامعه‌ی کرمان و سلطه‌ی شبانکاره‌ها و اتابکان فارس بر کرمان بود، سپری کرد و در چنین شرایط تاریخی، به روایتگری جریان آشفتنگی‌ها و انقلابات سیاسی، اجتماعی کرمان براساس مشاهدات و تألمات تاریخی خود اقدام کرد. از آنجا که او به خوبی با تاریخ گذشته و معاصر کرمان عصر سلجوقی آشنا بوده، در آثار تاریخ‌نگاری

خود رخدادهای دو برهه‌ی تاریخی به هم پیوسته اما متفاوت، یعنی روزگار فترت دولت سلجوقی و فروپاشی نظام سیاسی و اجتماعی کرمان را به شکلی تحلیلی به تصویر کشانده تا ضرورت احیا و تجدید روزگار عظمت و رونق کرمان و گسترده‌ی قلمرو آن در دوران شکوه سلجوقیان را در شرایطی که «قاعده‌ی عظمت» کرمان «منهدم» و احوال آن «نامنتظم» و از «رونق و طراوت منعدم» شده بود، برای مخاطبان خود که اهل قدرت و سیاست بودند، یادآوری کند (همان: ۱۰۲)؛ زیرا وی چاره‌ی «دیار مهمل و... بلاد مختل» کرمان را در «پادشاهی قاهر و سلطانی قادر» جست‌وجو می‌کرد و بدین گونه تمام امیدهای خود را به کسی دوخته بود که با اقتدار، قدرت سیاسی کرمان را به دست گیرد (همان: ۶۲، ۸۰-۸۱، ۹۳-۹۴؛ همو، ۱۳۷۳: ۵۴۶). البته وی در شرایطی تاریخ‌نویسی و عمر خود را به پایان رساند که هرگز نتوانست روزگار امن و آسایش اهل کرمان را تحت سایه‌ی قدرت فردی صاحب نفوذ مشاهده کند.

نتیجه‌گیری

مورخان سلجوقی متعلق به عصر تغییرات گسترده‌ی سیاسی-اجتماعی که آن را در شکل انحطاط و زوال در بخش‌های مختلف جامعه می‌دیدند، صرف‌نظر از تفاوت در نوع نگاه و قرائتشان نسبت به مصادیق و زمان مقوله‌ی انحطاط و زوال که آن را در سه شکل زوال موقعیت برخی ایالات، فترت وزرات و زوال سلطنت می‌دیدند، در مجموع به قصد نشان دادن و تأکید بر این سه مسئله‌ی مهم و به هم پیوسته، اقدام به تاریخ‌نویسی کردند.

از مهم‌ترین ویژگی‌های سنت تاریخ‌نگاری سلجوقی در عصر اضطرابات سیاسی و اجتماعی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

فخر و حسرت نسبت به گذشته‌ی تاریخی مطلوب و تلاش برای برجسته‌سازی آن؛

تأسف از شرایط نامطلوب و پراضطراب زمانه‌ی خود و کوشش برای ارائه‌ی الگویی مطلوب برای آینده‌ی ایده‌آل براساس همان گذشته‌ی تاریخی آرمانی؛

توجه به تاریخ معاصر و داشتن نگاه گذشته‌گرا به جامعه و تغییرات و تحولات آن و تاریخ‌نگاری با هدف ارائه‌ی راهکار و دستورالعملی سیاسی و اجتماعی برای چگونگی عبور از شرایط مشوش با الگوپردازی از گذشته‌ی مطلوب.

گفتنی است نباید تصور کرد که مورخان عصر سلجوقی به‌عنوان بخشی از نخبگان اجتماعی صاحب فکر و اندیشه به صورتی بدیع اندیشیده و راهکارها و الگوهای بدیع برای برون‌رفت از شرایط و جریان‌های اجتماعی مبتنی بر بحران ارائه می‌کردند و نباید پنداشت که مخاطبان آن‌ها در چنین شرایطی، عموم مردم جامعه یا فقط قشر آگاه و صاحب اندیشه بودند. مخاطبان تاریخ‌نگاری مورخان این دوره، متناسب با خاستگاه و موقعیت اجتماعی و سنت‌ها و شرایط فرهنگی جامعه‌ی آن‌ها در آن زندگی می‌کردند، اهل قدرت و سیاست مانند حکام/ پادشاهان یا وزرا/ دیوانسالاران و در بهترین حالت نخبگان صاحب قدرت محلی بودند. زیرا این قشرها را به‌عنوان نقش‌آفرینان در موقعیت تاریخی جامعه دیده و رسیدن به شرایط مطلوب و برون‌رفت از قضایای پیش‌آمده را هم تنها در گرو نقش‌آفرینی اهل قدرت و سیاست و نخبگان محلی می‌دانستند.

به‌دلیل اصالت دادن به نقش سیاست و قدرت سیاسی در سطح جامعه و اهل قدرت/ حکومت در سرنوشت دیگر قشرها و بخش‌های جامعه، همه‌ی مورخان مذکور به‌اتفاق، عامل انحطاط و دگرگونی‌های اجتماعی را در سطح جامعه، باوجود تلقی‌های متفاوت از مصادیق آن، ناشی از ضعف و زوال حکومت و نظم سیاسی می‌دانستند. آن‌ها همچنان که علت‌العلل و زمینه‌ی اساسی انحطاط و دگرگونی‌های نامطلوب اجتماعی زمانشان را ناشی از زوال و دگرگونی در سطح دولت و نظام سیاسی می‌دیدند، به همان شکل زمینه‌های عبور از شرایط بحرانی پیش‌آمده و رسیدن به موقعیتی مطلوب و با ثبات در جامعه را در گرو تحقق نظام سلطنتی قدرتمند و استوار می‌دانستند؛

گونه‌ای نظام سیاسی شناخته‌شده و مأنوس در فرهنگ سیاسی ایرانیان با قدمت و دیرینه‌ی تاریخی بلند مدت.

منابع

- ابن الاثیر، عزالدین ابی‌الحسن علی. (۱۴۱۷). *الکامل فی التاریخ*. المجلدات السابع، الثامن، التاسع و العاشر. حققه و اعتنى به الدكتور عمر عبدالسلام تدمری. الطبعة الأولى. بیروت: دارالکتب العربی.

- ابن الجوزی، جمال‌الدین ابی‌الفرج عبدالرحمن. (۱۴۱۵). *المنتظم فی تواریخ الملوک و الامم*. الجزء التاسع و العاشر، حققه و قدم له الاستاذ الدكتور سهیل زکار. بیروت: دارالفکر.

- ابن بلخی. (۱۳۴۳). *فارس نامه*. به کوشش علی‌نقی بهروزی. شیراز: اتحادیه‌ی مطبوعاتی فارس.

- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد. (۱۳۶۷). *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*. حققه و علق حواشیه و صنع فهارسه محمد محیی‌الدین عبدالحمید. القاهرة: مکتبه النهضة المصریة.

- ابوالرجاء قمی، نجم‌الدین. (۱۳۶۳). *تاریخ الوزراء*. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: موسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- افضل‌الدین کرمانی، ابوحامد. (۱۳۸۳). *عقد‌العلی للموقف الاعلی*. (مجموعه‌ی آثار افضل‌الدین ابوحامد کرمانی). به کوشش محمدصادق بصیری. کرمان: دانشگاه شهید باهنر.

- _____ . (۱۳۷۳). *سلجوقیان و غز در کرمان*. به تحریر میرزا محمد ابراهیم خیصی با مقدمه و تصحیح باستانی پاریزی. تهران: کورش.

- بی‌نا. (۱۳۸۱). *تاریخ سیستان*. به تصحیح محمدتقی ملک‌الشعراى بهار. تهران: معین.

- ترکمنی آذر، پروین. (۱۳۸۸). «تأملی بر آداب ملوک و قاعده‌ی ملک‌داری در نگاه افضل‌الدین کرمانی (مقایسه‌ی تطبیقی عقدالعلی للموقف الاعلی با سیرالملوک‌های پیشین)». **فرهنگ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی**. ش ۷۱. صص ۱۵-۵۱.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح‌بن ظفر. (۱۳۷۴). **ترجمه‌ی تاریخ یمینی**. تصحیح دکتر جعفر شعار. ج ۳. تهران: علمی و فرهنگی.
- جعفریان، رسول. (۱۳۸۴). «روش تاریخ‌نگاری در مجمل‌التواریخ و القصص». **مشکوٰه**. ش ۸۶. صص ۶۱-۸۴.
- حسن‌زاده، اسماعیل. (۱۳۸۶). «تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری عمادالدین کاتب اصفهانی».
- فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء**. ش ۶۵. صص ۲۰-۵۵.
- حضرتی، حسن. (۱۳۹۰). «ابن‌فندق و تاریخ‌شناسی». **پژوهش‌های علوم تاریخی دانشگاه تهران**. ش ۳. صص ۳۵-۵۶.
- راوندی، ابوبکر محمد. (۱۹۲۱). **راحة‌الصدور و آية‌السرور**. به تصحیح محمد اقبال. لیدن: اوقاف گیب.
- رحمتی، محمدکاظم. (۱۳۸۵). «عبدالغافر بن اسماعیل فارسی و کتاب‌السیاق لتاریخ نيسابور».
- آيينه‌ی ميراث**. س ۴. ش ۲ و ۳. صص ۲۳۳-۲۶۸.
- صدقی، ناصر. (۱۳۸۸). «بررسی محدودیت‌های شناخت تحولات ایران عصر سلجوقی».
- پژوهش‌های علوم تاریخی دانشگاه تهران**. س ۱. ش ۲. صص ۸۷-۱۱۱.
- صفی، امید. (۱۳۸۹). **سیاست، دانش در جهان اسلام**. ترجمه‌ی مجتبی فاضلی. تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزرات علوم، تحقیقات و فناوری.
- عمادالدین اصفهانی، محمد. (۲۵۳۶). **تاریخ سلسله‌ی سلجوقی (زبدة‌النصرة و نخبة‌العصره)**. به انشای محمد بنداری. ترجمه‌ی محمد حسین جلیلی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

– _____ . (۱۴۰۰). **تاریخ دولت آل سلجوق**. اختصار من الفتح بن علی بنداری اصفهانی.

بیروت: دارالافاق الجديدة.

– کاهن، کلود. (۱۳۵۲). «بررسی منابع تاریخی مربوط به دوره‌ی سلجوقی». **سخن**. (قسمت اول)

ترجمه‌ی اسماعیل دولتشاهی و غلامرضا همایون. س ۲۳. ش ۳. صص ۲۷۶ – ۲۸۸ و (قسمت دوم)

ترجمه‌ی اسماعیل دولتشاهی و غلامرضا همایون. ش ۴. صص ۳۸۳ – ۳۹۶.

– میثمی، جولی اسکات. (۱۳۹۱). **تاریخ‌نگاری فارسی (سامانیان، غزنویان، سلجوقیان)**.

ترجمه‌ی محمد دهقانی. تهران: نشر ماهی.